

دکتر گری یتس، کتاب دوازدهم، جلسه ۱۹ میکاه، مقدمه و ساختار

گری یتس و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر گری یتس در مجموعه سخنرانی‌هایش در مورد کتاب دوازدهم است. این سخنرانی شماره ۱۹، مقدمه و ساختار میکاه است.

ما در مطالعه‌ی پیامبران کوچک به نقطه‌ای رسیده‌ایم که قرار است به بررسی آخرین پیامبر آشوری پردازیم.

به یاد داشته باشید که در کتاب دوازدهم، دوره خدمت آنها از سه تا ۴۰۰ سال را پوشش می‌دهد. ما گروهی از پیامبران را داریم که در طول بحران آشور به قوم خدا خدمت کردند. ما به پیامبران پادشاهی شمالی، عاموس، هوشع و یونس نگاه کرده‌ایم.

ما همچنین پیامبری داریم که در این دوران بحرانی نیز به یهودا خدمت می‌کند و آنها را از داوری که قرار است به دست آشوریان بر پادشاهی جنوبی نازل شود، آگاه می‌سازد. سپس گروهی از پیامبران بابلی را در طول بحران بابل داریم و سپس گروهی از پیامبران که خدا حتی پس از بازگشت مردم به سرزمینشان آنها را برمی‌انگیزد. قبل از شروع مطالعه میکاه، می‌خواهم با چند تأمل پایانی در مورد کتاب یونس و یک مسئله الهیاتی جالب که نتوانستیم در جلسه قبل به طور کامل به آن پردازیم، شروع کنم.

اما در فصل چهارم کتاب یونس، به یاد داشته باشید که ما واقعاً با نکته اصلی کتاب روبرو هستیم. این است که یونس چگونه به نجات آشوریان توسط خدا واکنش نشان می‌دهد؟ بخش عمده‌ای از کتاب، تضاد بین شکرگزاری یونس هنگامی که خدا او را نجات می‌دهد، حتی اگر لیاقتش را از مرگ نداشته باشد، و واکنشی است که یونس هنگامی که خدا کل شهری را که لیاقتش را ندارد، در مواجهه با مرگ و نابودی نجات می‌دهد، نشان می‌دهد. دکتر موبرلی در کتاب اخیر خود با عنوان «الهیات عهد عتیق»، به این موضوع می‌پردازد که چرا یونس با رحمت الهی مشکل دارد. به یاد داشته باشید که در فصل چهارم کتاب یونس، آیه دوم، چرا یونس نمی‌خواست به نینوا برود؟ به همین دلیل است که من با عجله به ترشیش فرار کردم، زیرا می‌دانستم که تو خدایی بخشنده و مهربان هستی، دیر خشم و سرشار از محبت پایدار و از فاجعه پشیمان می‌شوی.

یونس به خدا اعتراض می‌کند که همان رحمت و شفقتی را که خدا به قوم اسرائیل نشان داده، به نینوا نیز نشان می‌دهد. دکتر موبرلی این سوال را مطرح می‌کند که چرا یونس با رحمت خدا به نینوا مشکل دارد؟ احتمالاً چیزی که ما به آن نگاه می‌کنیم، یک ایده ساده است که یونس خودخواه است و فقط به نیازهای خودش اهمیت می‌دهد. در آن فصل، ما یک پیامبر بدخلق، اخمو و خودخواه را می‌بینیم، اما در واقع، به نظر می‌رسد مسئله عمیق‌تر از این است.

برخی افراد استدلال کرده‌اند، و برخی از متکلمان با بررسی یونس استدلال کرده‌اند که یونس با پیشگویی‌های محقق نشده یا ایده پیشگویی‌های مشروط مشکل دارد. اگر یونس پیشگویی کند که نینوا نابود خواهد شد اگر این اتفاق نیفتد، میانگین ضربات او را خراب خواهد کرد. به یاد داشته باشید که قرار بود یک پیامبر واقعی خدا همیشه در چیزهایی که پیشگویی می‌کند دقیق باشد.

شاید یونس با احتمال وقوع پیشگویی دست و پنجه نرم می‌کند. اما من فکر می‌کنم این واقعاً توضیح خوبی برای این موضوع نیست، زیرا به نظر می‌رسد در سراسر عهد عتیق این برداشت وجود دارد که پیامبران صرفاً سایه چیزهایی را که اتفاق خواهند افتاد اعلام می‌کنند، مگر اینکه نوع پاسخی به پیشگویی که خدا به دنبال آن است، وجود داشته باشد. حتی زمانی که یک بیانیه مطلق، تا حدودی بی‌قید و شرط، مبنی بر اینکه ۴۰

روز طول می کشد و نینوا نابود خواهد شد، وجود دارد، به نظر می رسد در طول تاریخ اسرائیل این برداشت از پیشگویی وجود داشته است که اگر توبه ای وجود داشته باشد، همیشه این احتمال وجود دارد که خدا توبه کند و داوری را نفرستد.

بنابراین، من فکر نمی کنم که این صرفاً به خاطر خودخواهی یونس باشد. این ممکن است بخشی از آن باشد. من واقعاً فکر نمی کنم که یونس با ایده پیشگویی های احتمالی یا تحقق نیافته دست و پنجه نرم می کرد یا اینکه یونس به عنوان یک پیامبر دروغین برجسب خورده باشد.

دیگران گفته اند که یونس با این واقعیت مشکل دارد که رحمت و نشان دادن رحمت و شفقت خداوند به مردم، در نهایت انگیزه ای برای مردم ایجاد می کند تا از لطف خدا سوءاستفاده کنند و آن نوع زندگی اخلاقی را که باید داشته باشند، نداشته باشند. تقریباً شبیه این ایده در رومیان است که آیا باید به گناه ادامه دهیم تا فیض الهی فراوان شود؟ اگر خداوند بیش از حد مهربان است، پس مردم چه انگیزه ای برای زندگی واقعاً اخلاقی، شایسته و درستکارانه دارند؟ اگر بیش از حد از رحمت، شفقت و لطف خداوند حمایت کنیم، این امر به تخریب تأثیر اخلاقی تبدیل خواهد شد. ملاکی نبی باید در فصل ۳ ملاکی، آیات ۱۴ تا ۱۸ به این موضوع بپردازد.

مردم آنجا، همانطور که ملاکی با آنها تعامل می کند، چه فایده ای دارد که کار درست یا کار عادلانه انجام دهند؟ خدا مردم را بر اساس درستکاری یا نادرستی شان پاداش نمی دهد. پس، آیا مسئله این است؟ با این حال، فکر می کنم وقتی به یونس فصل ۴ آیه ۲ نگاه می کنیم، مسئله اصلی که به نظر می رسد این دستور کار را در ذهن یونس پیش می برد، این است که همانطور که قبلاً در مورد آن صحبت کردیم، در این کتاب، بین رحمت خدا و عدالت خدا، دوگانگی وجود دارد. اگر خدا به نینوا که ستمگران بنی اسرائیل بوده اند، رحم کند چگونه مردم اسرائیل و چگونه مردم خدا می توانند بدانند که می توانند برای درست کردن امور به خدا اعتماد کنند؟ به یک معنا، یونس مسئله مهمی را مطرح می کند.

کافمن می گوید یونس به این دلیل از خدا خشمگین نیست که او یک متعصب کوتاه بین است، بلکه به این دلیل است که او قهرمان عدالت الهی است. اکنون که خدا نینوا را بخشیده و اکنون که خدا به آنها رحم کرده است، چگونه قوم خدا می توانند بدانند که می توانند به عدالت خدا اعتماد کنند؟ یونس همچنین می داند که وقتی به نینوا می رود و اگر خدا آشوریان و نینوا را ببخشد، این امر تأثیر قابل توجهی بر آینده قوم اسرائیل خواهد داشت. اگر کتاب یونس پس از زمان تبعید نوشته و گردآوری شده و پس از زمان تبعید به شکل نهایی خود درآمده باشد، ویراستاران و افرادی که مسئول نگارش نهایی آن هستند، از قبل می دانند که واقعاً چه اتفاقی افتاده است.

بنابراین، یک مسئله اخلاقی جدی در پایان کتاب یونس مطرح می شود. یونس فقط یک پیامبر بدخلق و اخمو نیست، او واقعاً یک سوال بزرگ را مطرح می کند. او سوالی را مطرح می کند که پرداختن به آن در یک کلاس اخلاق یا کلاس فلسفه یا کلاس الهیات برای ما جدی و مهم خواهد بود.

با توجه به این موضوع، طعنه آمیز است که وقتی یونس این نگرانی را مطرح می کند، نحوه ای که او در کتاب به تصویر کشیده شده، به این صورت است که او فقط نگران نیازهای خودش است. او کج خلق است؛ اخم می کند، بچه گانه رفتار می کند و بیشتر نگران آفتاب سوختگی خودش است تا رفاه و آسایش ۱۲۰ هزار نفر. اگر یونس این نوع مسئله جدی را مطرح می کند، چرا او به این شکل طنزآمیز به تصویر کشیده شده است؟ من فکر می کنم بخشی از پاسخی که از این موضوع ناشی می شود این است که خدا می خواهد به یونس بگوید و در نهایت فکر می کنم به خوانندگان کتاب، که اگرچه یونس مسئله ای جدی را مطرح می کند، وقتی صحبت از رحمت خدا می شود، خدا حاضر است رحمت خود را نشان دهد، حتی زمانی که به این معنی باشد که برای مدتی عدالت الهی باید کنار گذاشته شود.

اگرچه یونس مسئله و پرسش مهمی را مطرح می‌کند، اما در مقایسه با مسئله رحمت خدا و نگرانی و مراقبت از مردم نینوا، این نگرانی باید در درجه دوم اهمیت قرار گیرد. بنابراین، آخرین کاربردی که فکر می‌کنم باید از کتاب یونس برداشت کنیم این است که این کتاب باید ما را به طور عمیقی تحت تأثیر قرار دهد. چیزی که به نظر من باید هنگام خواندن آن، برای تأمل در مورد آن وقت بگذاریم، عمق و گستردگی رحمت خداست.

در پایان جلسه قبل، در مورد این واقعیت صحبت کردیم که کتاب یونس با یک سؤال بلاغی به پایان می‌رسد. آیا نباید نگران نینوا باشم؟ آیا نباید برای این شهر بزرگ که بیش از ۱۲۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد دلسوزی کنم؟ یونس، اگر حتی نمی‌توانی به این موضوع اهمیت بدهی، حداقل می‌توانی به حیوانات اهمیت بدهی؟ کتاب با این سؤال بلاغی به پایان می‌رسد. ما پاسخ یونس را دریافت نمی‌کنیم.

آیا او تا به حال به دیدگاه خدا نزدیک شده است؟ اما نکته مهم برای این کتاب، از نظر جایگاهش در مجموعه کتاب‌های معتبر، این است که آیا ما به دیدگاه خدا نزدیک می‌شویم یا قرار است دیدگاه یونس را به اشتراک بگذاریم؟ بنابراین، من فقط می‌خواهم در نهایت به ما یادآوری کنم که این کتاب عمق و وسعت رحمت خدا را بر ما تأثیر می‌گذارد. این کتاب به ما چیزی می‌دهد تا در مورد خدای عهد عتیق فکر کنیم که بسیار متفاوت از شیوه‌ای است که اغلب در مورد خدا به تصویر کشیده شده و در عهد عتیق، به ویژه در پیامبران، منعکس شده است. نویسندگانی به نام ویرجیل این را می‌گویند و به این فکر می‌کنند که چگونه ما در مورد معنای کتاب برای خود تأمل می‌کنیم.

یونس به سمت سایه‌بان خود رفت و منتظر ماند تا خدا با طرز فکر او کنار بیاید. خدا هنوز منتظر است تا گروهی از یونس‌ها در خانه‌های راحتشان با طرز فکر او کنار بیایند. بنابراین، ممکن است به یونس نگاه کنیم و وقتی نحوه تقلید از او و نحوه طنزآمیز ارائه شدنش را می‌بینیم، پوزخندی بزنیم.

او ضد پیامبر است. به نظر می‌رسد که او به خاطر اینکه خدا به کسی رحم کرده، آرزوی مرگ می‌کند، بچه‌گانه است. اما ارزش‌ها و اولویت‌های ما از چه جهاتی ممکن است منعکس‌کننده همین نوع خودخواهی باشند؟ ما رحمت خدا را دریافت کرده‌ایم.

ما باید بخواهیم که این را به دیگران هم تعمیم دهیم. همانطور که یونس را جمع‌بندی می‌کنیم و به وسعت رحمت خدا فکر می‌کنیم، می‌خواهم از این واقعیت آگاه باشیم که فکر می‌کنم بسیاری از ما تمایل داریم دور افراد یا گروه‌های خاصی از مردم دایره‌ای بکشیم. ما فکر می‌کنیم افرادی درون این دایره هستند که یا در قلمرو رحمت یا شفقت خدا قرار دارند یا افرادی که به طور مشروع مشمول رحمت یا شفقت خدا هستند، اما ما تمایل داریم افراد را در خارج از این دایره قرار دهیم.

اگر کسی بود که در خارج از این دایره قرار می‌گرفت، احتمالاً نینوا بود، با خشونت و کارهایی که با قوم اسرائیل انجام داده بودند. اما در مورد شائول طرسوسی در عهد جدید چطور؟ خدا تروریستی را که بدترین دشمنش بود نجات داد. آیا ما افرادی را که با ما متفاوت هستند و معتقدیم شایسته لطف خدا نیستند، خارج از این دایره قرار می‌دهیم؟ یونس از ما می‌خواهد که در مورد این چیزها فکر کنیم.

آیا می‌توانیم به عنوان یک مسیحی برای اعضای القاعده دعا کنیم و از خدا بخواهیم که قلب‌هایشان را تغییر دهد؟ آیا شما به عنوان یک مسیحی، زمانی که اسامه بن لادن زنده بود، هرگز برای او دعا کردید و برای چه چیزی دعا کردید؟ آیا افرادی مانند کودک‌آزاران یا متجاوزان یا افراد محکوم به اعدام یا افرادی که ایدئولوژی‌های سیاسی کاملاً متفاوتی دارند که با مسیحیت همسو نیستند، وجود دارند؟ آیا ما معتقدیم که این افراد خارج از قلمرو رحمت خدا هستند؟ یونس قطعاً فکر می‌کرد که نینوایان چنین هستند و من فکر

می‌کنم که ما نیز تمایل به انجام این کار داریم. با این موضوع بحث را به پایان می‌رسانم. راسل مور چند سال پیش وبلاگی نوشت و او قدرت لطف خدا را برای تغییر افرادی که اغلب احساس می‌کنیم غیرقابل تغییر یا شاید شایسته رحمت خدا نیستند، به ما یادآوری می‌کند.

و او این را می‌گوید: ما به عنوان مسیحیان، باید در مورد این واقعیت تأمل کنیم که بیلی گراهام بعدی ممکن است همین الان در یک خانه برادری مست و بیهوش باشد. جاناتان ادواردز بعدی ممکن است با یک برچسب سپر داروین فیش روی ماشینش جلوی شما رانندگی کند. اسپرچن بعدی ممکن است همین الان در باشد LGBT حال ساخت پوستر برای راهپیمایی غرور همجنسگرایان باشد یا یک مدافع پرشور.

شاید مادر ترزای بعدی همین الان یک کلینیک سقط جنین را اداره کند. خدا قدرت تغییر و تحول را دارد لطف، شفقت و عشق او ما را متحول کرده است و خدا می‌تواند این کار را حتی با بدترین دشمنانش یا با افرادی که در ذهن ما خارج از دایره شفقت خدا هستند، انجام دهد.

و بنابراین، من کتاب یونس را به خاطر روشی که به ما وسعت، عمق و رحمت خدا را یادآوری می‌کند دوست دارم. من این را در زندگی خودم تجربه کرده‌ام. وقتی به گناهکاری، خودخواهی و فساد خودم نگاه می‌کنم، می‌دانم که خدا خدای بخشش است.

و به عنوان یک مسیحی، با توجه به این واقعیت که آن را دریافت کرده‌ام، می‌خواهم آن را با دیگران به اشتراک بگذارم. بنابراین، فکر می‌کنم این یک کاربرد مهم در تأمل پایانی بر کتاب یونس است. بنابراین اکنون می‌خواهم دنده عوض کنم و شروع به بررسی آخرین پیامبر آشوری، میکاه نبی، کنم که در پادشاهی جنوبی خدمت می‌کند.

در آیه آغازین کتاب میکاه، پیشینه تاریخی و شرحی را می‌بینیم که درباره زمان و تاریخ خدمت او به ما می‌گوید. و می‌گوید، کلام خداوند که بر میکاه مورثی نازل شد، خدا او را از این روستای کوچک از مورث گات در خارج از اورشلیم فرا می‌خواند و او را به عنوان پیامبر و سخنگو فرا می‌خواند. ما می‌بینیم که خدا این افراد را به عنوان پیامبرانی از پیشینه‌های مختلف برانگیخته است.

این یک مشاهده جالب است. اما او در روزگار یوتام، آحاز و حزقیا، پادشاهان یهودا، پیامبر بود که درباره سامره و اورشلیم پیشگویی کردند. بنابراین، او در طول سلطنت سه پادشاه، پیامبر پادشاهی جنوبی یهودا بود.

یوتام، که از سال ۷۵۰ یا ۷۴۰ تا ۷۳۲ سلطنت کرد. آحاز، که از سال ۷۳۵ تا ۷۱۵ سلطنت کرد. دوران سلطنت این پدران و پسران گاهی اوقات در اینجا با هم تداخل دارد.

سپس سلطنت حزقیا از ۷۱۵ تا ۶۸۶ بود. بنابراین، این بدان معناست که میکاه در طول این بحران آشوری به یهودا خدمت می‌کند. همچنین به این معنی است که او فرصت دارد در طول سلطنت یکی از شرورترین پادشاهان یهودا، پادشاه آحاز، و همچنین در طول سلطنت یکی از خداترس‌ترین پادشاهان یهودا، پسرش حزقیا، خدمت کند.

گاهی اوقات، دیدن تضاد بین پدران و پسران در هر دو جهت در عهد عتیق جالب است. میکاه معاصر پیامبرانی است که ما در پادشاهی شمالی مطالعه کرده‌ایم. عاموس و هوشع در مورد بحران آشور برای مردم شمال موعظه می‌کنند.

میگاه برای کسانی که در جنوب هستند موعظه می کند. میگاه در جنوب معاصر اشعیا نبی است. و خدمت آنها از بسیاری جهات در کنار یکدیگر انجام می شود.

و ما قصد داریم به برخی از راههایی که خدمت‌ها و پیام‌های آنها مکمل و موازی یکدیگر هستند، نگاهی بیندازیم. بنابراین، ما قبلاً به پیشینه تاریخی بحران آشور پرداخته‌ایم و من قصد ندارم به همه آنها پردازم. اما می‌خواهم به برخی از راه‌های خاصی که این بحران بر پادشاهی جنوبی یهودا تأثیر گذاشت و در نهایت اینکه چگونه این امر بر خدمت و پیام میگاه نبی تأثیر می‌گذارد، پردازم.

به یاد داشته باشید که بحران آشور به طور جدی در قرن هشتم در اسرائیل با ظهور تیگلات-پیلسر سوم آغاز شد. او در سال ۷۴۵ قبل از میلاد به سلطنت رسید. او آشور را به عنوان یک پادشاهی دوباره احیا کرد.

او ارتش، طرح‌ها و خواسته‌های امپریالیستی آنها را دوباره تقویت می‌کند. و بنابراین توجه خود را به غرب و ملت‌های سوریه-فلسطین معطوف خواهد کرد. و به ویژه از نظر کتاب مقدس، توجه به تأثیر این امر بر اسرائیل و یهودا است.

نقل قول پاول گیلکریست را به خاطر بیاورید: ارتداد اسرائیل بود که کاتالیزور امپریالیسم آشوری شد. و بنابراین همانطور که این امر شروع به تأثیر بر پادشاهی شمالی می‌کند، بر پادشاهی جنوبی نیز تأثیر خواهد گذاشت. رویداد مهمی که در سال‌های ۷۳۴-۷۳۲ رخ داد، رویدادی به نام جنگ سوریه و افرایم است.

می‌خواهم به‌طور خلاصه در مورد آن صحبت کنم. پادشاهان اسرائیل و سوریه، که در طول تاریخ خود برای مدت طولانی دشمن بودند، به بحران آشور نگاه می‌کنند، به قدرت و توانایی ارتش تیگلات-پیلسر نگاه می‌کنند. و آنها تصمیمی می‌گیرند، و این یک تصمیم نظامی و سیاسی بسیار قابل درک است، که اگر پادشاهان سوریه و فلسطین، یا اگر قرار است از این بحران جان سالم به در ببرند، باید با هم متحد شوند و ائتلافی تشکیل دهند.

و بنابراین، فقه، پادشاه اسرائیل، رصین، پادشاه سوریه یا دمشق، قرار است ائتلافی تشکیل دهند. آنها با هم تلاش خواهند کرد تا ارتش‌ها، منابع و ارتش خود را متحد کرده و در برابر حمله آشوریان مقاومت کنند. در حین انجام این کار، آنها به اهمیت تلاش برای آوردن یهودا، پادشاهی جنوبی یهودا، به این ائتلاف و پادشاه و مردم و منابع و ارتش آنها نیز پی می‌برند.

با این حال، آحاز، همانطور که آنها به او نزدیک می‌شوند و شروع به فشار آوردن به او برای پیوستن به این ائتلاف می‌کنند، آحاز پادشاهی شرور و بی‌خدا بود، اما او همچنین از نظر سیاسی و نظامی به اندازه کافی باهوش بود که بداند این ائتلاف کارساز نخواهد بود. پیوستن به این ائتلاف خودکشی بود، بنابراین از انجام آن خودداری کرد. در نتیجه، ائتلاف سوری-افرایمی، پادشاه اسرائیل و پادشاه سوریه، منابع، ارتش‌ها و ملت‌های آنها در یهودا به طور قابل توجهی بزرگتر هستند.

آنها قصد دارند به سرزمین یهودا حمله کنند تا آحاز را به ائتلاف خود ملحق کنند. در این زمان، در پادشاهی آحاز و در حکومت او، اشعیا نبی نقش مهمی ایفا می‌کند. در حالی که این بحران در جریان است و آحاز به این فکر می‌کند که چگونه می‌توانیم در برابر آن مقاومت کنیم و چگونه می‌توانیم با هجوم این دو ارتش و دو ملت که از ارتش و منابع من بزرگتر هستند، مقابله کنم، روزی او برای بررسی منبع آب اورشلیم بیرون می‌رود.

او سعی می‌کند تمام گزینه‌های سیاسی را بررسی کند. اشعیا نزد او می‌آید و با وجود این واقعیت که آحاز پادشاه بی‌خدایی بوده است، پیامی دلگرم‌کننده به او می‌دهد. او می‌گوید، آحاز، نگران ائتلاف نباش.

نگران فِجَح و رِصین نباش، آنها چیزی بیش از دو تکه هیزم نیم‌سوز نیستند. خدا بزودی آنها را خاموش خواهد کرد.

اگر به او توکل کنی، خدا از تو محافظت خواهد کرد. شهر اورشلیم متعلق به پادشاه اسرائیل نیست. متعلق به پادشاه سوریه نیست.

آنها در این تهاجم موفق نخواهند شد. با این حال، آحاز با خدا رابطه‌ای ندارد. او سابقه توکل به خدا یا همراهی با خدا را ندارد و باور کردن این پیام را غیرممکن می‌داند.

چطور می‌توانم به خدا توکل کنم وقتی این دو ارتش قدرتمند به من حمله می‌کنند؟ بنابراین اشعیا می‌خواهد، این را یک قدم جلوتر ببرد و کاری را انجام دهد که خدا اغلب با افراد انجام نمی‌دهد. او به آحاز می‌گوید آحاز، من به تو می‌گویم چه، اگر نمی‌توانی این پیام را باور کنی، از خدا بپرس، و خدا به تو نشانه‌ای خواهد داد. تو می‌توانی آن را به بلندی آسمان‌ها بسازی.

می‌توانید آن را هر چقدر که می‌خواهید بزرگ کنید. می‌توانید از خدا بخواهید که در ماه جولای برف ببارد. خدا به شما یک نشانه تأیید می‌دهد و این پیام را برای شما تأیید می‌کند.

این یک پیشنهاد باورنکردنی است. با این حال، آحاز می‌گوید، من از خدا درخواست نخواهم کرد. من او را آزمایش نخواهم کرد.

او بسیار پرهیزگار به نظر می‌رسد، اما واقعیت این است که او به سادگی به خدا اعتماد ندارد. در نتیجه اشعیا روی برمی‌گرداند و نشانه‌ای به او می‌دهد که این پیام ترکیبی از داوری و نجات است. آحاز، به جای اعتماد به خدا، کاری انجام می‌دهد که خداوند را ناراضی می‌کند.

او در عوض از پادشاه آشور، تیگلات-پیلسر، درخواست می‌کند که بیاید و به او کمک کند. بنابراین، آحاز به جای پیوستن به ائتلاف علیه آشور که اسرائیل و پادشاه دمشق آغاز و تحریک کرده‌اند، از آشوریان درخواست می‌کند که بیایند و به او کمک کنند. پادشاه آشور از انجام این کار بسیار خوشحال می‌شود.

وقتی او برای مقابله با ائتلافی که توسط سوریه و اسرائیل تشکیل شده است، وارد عمل می‌شود، آنها را به سختی شکست می‌دهد. دمشق اساساً نابود می‌شود. در واقع، در ده سال گذشته از وجود آنها، اسرائیل چیزی بیش از یک دولت کوچک نیست که در اطراف شهر سامره جمع شده است.

در طول این نبرد سوری-افرایمی که از سال ۷۳۴ تا ۷۳۲ میلادی ادامه یافت، سوریه و اسرائیل به یهودا حمله کردند و تلفات سنگینی متحمل شدند. هر دو طرف متحمل خسارات جدی شدند. آحاز به خدا اعتماد نکرد.

او یکی از شرورترین پادشاهان یهودا بود، اما به دلیل اینکه در برابر آشوریان مقاومت نکرد، در این برهه یهودا زنده خواهد ماند. با این حال، به دلیل عدم ایمان او به خدا، یهودا اکنون به یک خراجگزار آشوری تبدیل شده است. آنها تحت سلطه پادشاه آشوری هستند و قرار است تحت کنترل و سلطه او قرار گیرند و مجبور به پرداخت خراج شوند.

آحاز کاملاً تسلیم آشوریان شد. او اشکال پرستش آشوری را به معبد اورشلیم آورد و هر کاری انجام داد تا به آشوریان نشان دهد که او یک طرف قرارداد یا رعیت ارزشمند خواهد بود. او قصد نداشت علیه آنها شورش کند.

بنابراین، میکاه خدمت خود را در دوران سلطنت یوتام و آحاز آغاز و انجام می‌دهد و در مورد داوری خدا که قرار است در این مدت علیه یهودا به اجرا درآید، موعظه می‌کند. خود آحاز، از بسیاری جهات، بخشی از مشکل و بخشی از دلایلی بود که داوری خدا قرار بود به وقوع بپیوندد. در این مدت، چند سال بعد، پس از ائتلاف سوری-افرایمی و پس از وقوع جنگ در عرض ده سال، پادشاهی شمالی اسرائیل سقوط خواهد کرد.

سامره پس از محاصره سه ساله در سال‌های ۷۲۵ تا ۷۲۲ سقوط کرد. میکاه، به عنوان پیامبری در جنوب سقوط سامره و پادشاهی شمالی را پیشگویی کرد. او در مورد آمدن خدا به عنوان یک جنگجو صحبت می‌کرد، زمین در حال ذوب شدن است، او خشم و غضب خود را فرو خواهد ریخت.

میکاه ۱ در این مورد صحبت می‌کند و در فصل ۱، آیه ۵ می‌گوید که همه اینها به خاطر گناه یعقوب و گناهان خاندان اسرائیل است. گناه یعقوب چیست؟ آیا سامره نیست؟ بنابراین، میکاه، از طریق بینش نبوی که خدا به او داده است، سقوط پادشاهی شمالی را می‌بیند، اما میکاه همچنین در مورد این واقعیت هشدار می‌دهد که داوری‌ای وجود خواهد داشت که بر یهودا نیز نازل خواهد شد. در فصل ۱، آیات ۱۰ تا ۱۶ میکاه ارتش آشور را به تصویر می‌کشد که از میان ملت یهودا عبور می‌کند و مردم یهودا و شهرها و روستاهای یهودا را اسیر و به تبعید می‌برد.

در آن شهرها، درست مانند شمال، خشونت، جنگ، تهاجم و خونریزی وجود خواهد داشت. احتمالاً مشهورترین پیام داوری او از نظر شدت داوری که خدا قرار بود بیاورد، این است که میکاه اعلام می‌کند که این داوری قرار است به شهر اورشلیم بیاید و شهر اورشلیم ویران خواهد شد و کوه معبد به تلی از آوار تبدیل خواهد شد. او این را در فصل ۳، آیه ۱۲، در مورد رهبران فاسد می‌گوید.

بنابراین، به خاطر شما، صهیون مانند مزرعه‌ای شخم زده خواهد شد، اورشلیم به انبوهی از ویرانه تبدیل خواهد شد و کوه خانه به بلندی جنگلی تبدیل خواهد شد. پس از سقوط پادشاهی شمالی در سال ۷۲۲ میکاه به مردم جنوب هشدار داد: ببینید، شما از این داوری که بر خاندان اسرائیل نازل شده است، طفره رفته‌اید و اجتناب کرده‌اید، اما فکر نکنید که از جنگل‌های یافته‌اید. همان داوری که بر شمال نازل شد، بر جنوب نیز نازل می‌شود.

به یاد داشته باشید که آحاز، یکی از بی‌خداترین پادشاهان یهودا، وقتی می‌میرد، پسرش حزقیا جانشین او می‌شود. برخلاف شخصیت بی‌خدای آحاز، حزقیا به عنوان یکی از خداترس‌ترین پادشاهان یهودا به یادگار خواهد ماند. در واقع، در کتاب پادشاهان، قرار است درباره سه پادشاه از خاندان داوود صحبت شود که در برخی ویژگی‌ها و صفات خوب بی‌نظیر بودند.

سلیمان، از نظر خرد کسی مانند او نبود. در مورد حزقیا، از نظر ایمان کسی مانند او نبود. با توجه به آنچه که حزقیا در اینجا طی می‌کند، خواهیم فهمید که چرا این موضوع صحت دارد.

پادشاه بی‌نظیر دیگر، پادشاه یوشیا است. از نظر وفاداری و اطاعت از فرامین خدا، هیچ‌کس مانند او نبود. اما این بحران به جنوب رسیده است.

به یاد داشته باشید، در زمان آحاز، یهودا تابع آشور بود. اما وقتی حزقیا به سلطنت می‌رسد، تصمیم می‌گیرد و تصمیمی می‌گیرد و این تصمیم تأثیر زیادی بر سلطنت او دارد که قرار نیست مانند پدرش تسلیم آشوریان شود. حال، بخشی از این صرفاً سیاسی است.

او نمی‌خواهد تحت سلطه آشوریان زندگی کند. اما یک اعتقاد مذهبی و وفاداری اساسی به خداوند نیز وجود دارد که منجر به این ایده می‌شود که او می‌خواهد قوم خدا مستقل باشند و تحت تأثیر آشوریان بت‌پرست قرار نگیرند. با مرگ سارگون، پادشاه آشور، در سال ۷۰۵، حزقیا فرصت را مناسب می‌بیند.

او فرصت را می‌بیند. او به دنبال فرصتی برای سرنگونی کنترل آشوریان بر یهودا بوده است. همانطور که اغلب برای خراجگزاران اتفاق می‌افتاد، وقتی ارباب و پادشاه فوت می‌کردند، حزقیا از این فرصت برای شورش علیه آشوریان و توقف پرداخت خراج استفاده کرد. باز هم، جنبه مثبت این امر این است که او می‌خواهد مردم را به سوی خدا بازگرداند.

گاهی اوقات، جنبه منفی که از این امر ناشی می‌شود این است که حزقیا وسوسه می‌شود که به منابع نظامی ارتش خود، ابتکارات سیاسی خود و از این قبیل چیزها تکیه کند. این مبارزه در زندگی حزقیا ادامه خواهد یافت، علیرغم این واقعیت که او مردی بود که در نهایت به خدا توکل می‌کرد. این تصمیم آسانی نبود.

اکنون، در نتیجه‌ی امتناع او از پرداخت خراج در نتیجه‌ی شورشش علیه آشوریان، پادشاه آشوری که جانشین سارگون دوم می‌شود، سناخریب، قرار است به آن شورش پاسخ دهد. در نهایت، او قصد دارد به سرزمین یهودا حمله کند تا حزقیا را تحت کنترل خود درآورد. اسناد آشوری به ما می‌گویند که در این تهاجم سناخریب ۴۶ شهر را در کشور یهودا تصرف کرد و می‌گوید: من حزقیا را مانند پرنده‌ای در قفس به دام انداختم.

این دقیقاً همان چیزی است که اشعیا نبی در فصل اول کتاب اشعیا درباره آن صحبت می‌کند. این زمینه و بستر آغاز و بخش‌های کلیدی خدمت اشعیا نیز هست، زیرا قرار است گفته شود که در اشعیا ۸:۱، دختر صهیون مانند سایبانی در تاکستان، مانند کلبه‌ای در مزرعه خیار، مانند شهری محاصره شده، رها شده است. بنابراین، ۴۶ شهر در یهودا تصرف شدند. اورشلیم پابرجا مانده است، اما پادشاهی یهودا در این برهه به دلیل قدرت و صلابت ارتش آشور، با مشکلات قابل توجهی روبرو است.

یکی از ۴۶ شهری که سناخریب و نیروهایش سرانجام پس از یک محاصره‌ی سنگین فتح کردند، شهر لاکیش بود، شهری که حدود ۲۵ یا ۳۰ مایل در جنوب غربی اورشلیم قرار داشت. این شهر یک پادگان یا قلعه‌ی نظامی مهم بود که برای محافظت از اورشلیم در برابر ارتش‌های دشمن که در امتداد ساحل پیشروی می‌کردند و سپس به داخل کشور حمله می‌کردند، طراحی شده بود. سقوط لاکیش، یک دستاورد نظامی قابل توجه برای سناخریب و ارتش آشور بود.

پس از پایان این تهاجم، سناخریب به کاخ خود بازگشت و دیوارهای آن کاخ را با نقش برجسته‌هایی که منعکس‌کننده وقایع مختلف در زمان تصرف شهر لاکیش بودند، تزئین کرد. این کار بزرگی بود. اما همچنین برای امنیت اورشلیم نیز اهمیت داشت زیرا این بدان معنا بود که اکنون خود اورشلیم در برابر حملات آشوریان باز و آسیب‌پذیر بود.

در ابتدا، سناخریب از حزقیا خواسته بود که به عنوان راهی برای کاهش فشار و پایان دادن به این تهاجم، به او خراج بپردازد. با این حال، وقتی حزقیا خراج پرداخت می‌کند، و درک برخی از پیشرفت وقایع تاریخی در اینجا و دقیقاً چرایی وقوع همه این اتفاقات کمی دشوار است، به نظر می‌رسد که سناخریب نظر خود را تغییر می‌دهد. برخی افراد دو حمله متفاوت سناخریب را دیده‌اند.

برخی دیگر استدلال کرده‌اند که حزقیای برای تسویه حساب با او، خراج پرداخت می‌کند و سپس سناخریب تصمیم می‌گیرد به هر حال حمله کند. ما دقیقاً از روند وقایع اطلاع نداریم، اما به دلایلی، سناخریب نظر خود را تغییر می‌دهد و تصمیم می‌گیرد شهر اورشلیم را نیز فتح کند. ارتش آشور فرود می‌آید

آنها شهر اورشلیم را محاصره کرده‌اند. بیش از ۱۸۰۰۰۰ سرباز در آنجا هستند. آنها قصد دارند اورشلیم را همانطور که لاکیش را محاصره کرده‌اند، محاصره کنند.

این یک مسئله جدی است زیرا آنها شهر را محاصره خواهند کرد. آنها شهر را از گرسنگی خواهند کشت. آنها مردم را از غذا و آب محروم خواهند کرد.

سپس، در نهایت، وقتی همه چیز تمام شد و آنها شهر را تصرف کردند، مردمی را که مقاومت را رهبری کرده بودند، می‌کشتند یا مردم را به اسارت می‌بردند. اورشلیم در دردسر بزرگی افتاده بود. سنحاریب فرمانده نظامی خود، ربشاقه‌اش، را می‌فرستد و خواستار تسلیم مطلق و بی‌قید و شرط شهر اورشلیم می‌شود.

فرمانده آشوری سربازانی را که مسئول دفاع از اورشلیم هستند، مسخره می‌کند و می‌گوید، ببینید، به حرف حزقیای گوش ندهید. به این مقاومت در برابر ما ادامه ندهید. شما موفق نخواهید شد.

در نهایت، شما از گرسنگی خواهید مرد. شما به آدمخواری کشیده خواهید شد. شما کسانی هستید که باید وحشت این محاصره را تجربه کنید.

نگذارید حزقیای شما را فریب دهد. از نظر الهیاتی، آنها متکبرانه لاف می‌زنند و می‌گویند، فکر نکنید که خدای اسرائیل یا خدای اورشلیم قرار است از شما محافظت کند. تمام بت‌ها و مجسمه‌ها و خدایان این اقوام دیگر که ما فتح کرده‌ایم، نتوانسته‌اند در برابر ما مقاومت کنند.

آنها در برابر قدرت خدایان آشوری نایستاده‌اند. مجسمه سامره از آنها محافظت نکرد. فکر نکنید که خدای شما یا مجسمه شما یا بت‌های شما نیز از شما محافظت خواهند کرد.

بنابراین، در این نقطه از این دوراهی، در این بحران، حزقیای در جایی قرار دارد که واقعاً گزینه‌های زیادی ندارد. حزقیای تصمیم می‌گیرد که خود را به خدا و رحمت خدا و کمک خدا بسپارد. این فرد که بین پیروی از توصیه مشاوران نظامی خود و پیروی از تمایلات برنامه‌های نظامی خود در کشمکش بوده است، تصمیم می‌گیرد و در اینجا تصمیم بزرگی می‌گیرد، تصمیم درستی که همیشه می‌توانیم بگیریم، اینکه کاملاً و منحصراً به خداوند توکل کنیم.

حزقیای اینجا کار بسیار مهمی انجام می‌دهد. او نامه، نامه دیپلماتیکی که از آشوریان رسیده و خواستار تسلیم او، طعن زدن به خدا، کفرگویی به خدا شده است را برمی‌دارد و آن نامه را به معبد اورشلیم می‌برد، و قلبش را در دعا به درگاه خدا می‌ریزد، و نامه را در مقابل خدا می‌گذارد و می‌گوید، پروردگارا، می‌خواهم این را بخوانی. می‌خواهم به آنچه پادشاه آشور گفته است توجه کنی و یادداشت برداری کنی.

او به تو کفر گفته است. گفته است که خدایانش از تو بزرگترند. گفته است که تو قادر به محافظت از مردم خود نیستی.

پروردگارا، ما توسط این دشمن احاطه شده‌ایم و به کمک تو نیاز داریم. و در پاسخ به آن دعا و در پاسخ به این عمل ایمانی، که به طرز چشمگیری با نحوه تسلیم شدن پدرش و امتناع از اعتماد به خداوند در تضاد

است، خداوند وعده نجات مردم را می‌دهد. و این تضاد بین بی‌ایمانی آحاز و اعتماد و اعتقاد حزقیای به اینکه خداوند او را نجات می‌دهد و در بحبوحه بحران او را رهایی می‌دهد، بخش عمده‌ای از کتاب اشعیا را تشکیل می‌دهد.

دو بخش روایی که در کتاب اشعیا، در فصل‌های ۷ و ۸ اشعیا، داستان بی‌ایمانی آحاز، فصل‌های ۳۶ تا ۳۹ اشعیا، و توکل نهایی حزقیای به خدا با وجود این واقعیت که او نیز اشتباهاتی مرتکب شد و اغلب سعی کرد خود را وارد ائتلاف‌های نظامی کند، یافت می‌شوند. حزقیای، برخلاف پدرش، در نهایت به خدا توکل می‌کند. اشعیا پیامبری بود که به او مشاوره داد و در نهایت در این دوران بحرانی به او توصیه کرد.

به دلیل ایمان حزقیای، خداوند از طریق اشعیا به او می‌گوید که آشوریان این شهر را نخواهند گرفت. آنها اورشلیم را تصرف نخواهند کرد. من اجازه نخواهم داد که این اتفاق بیفتد.

آنها حتی یک تیر هم به داخل شهر شلیک نخواهند کرد. داستان از این قرار است که در نیمه شب، فرشته ارتش بیرون می‌رود و ارتش آشور را نابود و قتل عام می‌کند. باز هم، بدون اینکه مردم اسرائیل مجبور به دفاع از خود یا محافظت از شهر باشند.

سنحاریب دوباره سوار اسب خود می‌شود، به وطن خود بازمی‌گردد و در نهایت، چند سال بعد، توسط پسران خودش در معبد خدایش ترور می‌شود. بنابراین، خدا توانست از قوم خود محافظت کند و آنها را نجات دهد. او این کار را به دلیل ایمان حزقیای انجام داد.

محققان منتقد اغلب به این داستان فرشته خداوند که ارتش آشور را نابود می‌کند، نگاه می‌کنند و آن را صرفاً افسانه‌ای می‌دانند. اما صرف نظر از اینکه در اینجا چه اتفاقی افتاده است، ما این واقعیت را می‌دانیم. سنحاریب شهر اورشلیم را تصرف نکرد و به دلیل ایمان حزقیای، شهر اورشلیم آزاد شد.

بنابراین، ما به آن نگاه می‌کنیم و می‌گوییم، وای، اشعیا نقش مهمی در محافظت و کمک به ملت یهودا برای رهایی از نابودی و داوری که بر پادشاهی شمالی نازل شد، داشت. اشعیا نقش مهمی ایفا کرد. اشعیا، به عنوان یک پیامبر، از افراد نزدیک به خاندان سلطنتی بود.

سنت به ما می‌گوید که او حتی با خاندان داوود نسبت داشت. بنابراین، او یک فرد خودی است. وقتی حزقیای به توصیه‌های معنوی نیاز دارد، اشعیا کسی است که او با او تماس خواهد گرفت.

از سوی دیگر، میکاه نبی، که در این مدت خدمت می‌کند، به نوعی مظهر یک بیگانه است. من تصور می‌کنم که میکاه به جای اینکه برای نصیحت پادشاه به کاخ دعوت شود، بیشتر پیام‌های خود را در خیابان‌های اورشلیم موعظه می‌کند. او واعظی روستایی از مورشت گات است.

او مانند اشعیا با خاندان سلطنتی ارتباط ندارد. با این حال، نکته جالب اینجاست که در قرن بعدی همانطور که مردم یهودا و خود ارمیا به تاریخ وقایع و دلایلی که اورشلیم و یهودا در نهایت از داوری خدا در امان ماندند، در مقایسه با پادشاهی شمالی، نگاه می‌کنند، قرار نیست در درجه اول بر خدمت اشعیا و توصیه‌هایی که به حزقیای کرد تمرکز کنند.

آنها قرار است درباره موعظه میکاه و تأثیر معنوی که موعظه میکاه بر حزقیای پادشاه داشته صحبت کنند. من دوست دارم به این موضوع در ارمیا فصل ۲۶ نگاهی بیندازیم. به یاد داشته باشید، میکاه، این پیام بی‌وقفه را موعظه می‌کرد که اورشلیم مورد حمله قرار خواهد گرفت؛ و به ویرانه‌ای تبدیل خواهد شد.

حتی کوه معبد نیز پس از اتمام داوری خدا، چیزی بیش از تلی از آوار نخواهد بود. از آنجایی که ارتش آشور شهر را محاصره کرده بود، فهمیدن اینکه میکاه در مورد چه چیزی موعظه می‌کرد و در مورد چه چیزی صحبت می‌کرد، کار سختی نبود. با وجود اینکه میکاه یک غریبه بود و با وجود اینکه هیچ سابقه تاریخی مبنی بر دعوت او به کاخ یا تماس مستقیم او با حزقیا نداریم، وقتی ارمیا نبی و مردم یهودا در قرن بعد به گذشته نگاه می‌کنند و می‌پرسند که چرا خدا در این زمان یهودا را از نابودی و تبعید نجات داد، موعظه‌های حزقیا را به یاد خواهند آورد.

در فصل ۲۶، ارمیا به معبد می‌رود، خطبه معبد خود را ایراد می‌کند، مردم را هشدار می‌دهد و می‌گوید ببینید، خدا در شرف نابودی اورشلیم است. فکر نکنید که معبد قرار است از شما محافظت کند. به یاد داشته باشید که او در شیلوه چه کرد و چگونه شهری را که خانه پناهگاه او در آنجا بود، ویران کرد.

اگر راه خود را تغییر ندهید، خدا نیز با شما همین کار را خواهد کرد. در نتیجه، مردم از کاهنان، رهبران و پیامبرانی که این پیام را می‌شنوند، خواهند خواست که ارمیا کشته شود. و این صرفاً به این دلیل نیست که پیام ارمیا برای آنها نامحبوب است.

بخشی از مشکل این است که آنها به ارمیا به عنوان یک پیامبر دروغین نگاه می‌کنند، زیرا چگونه ممکن است هیچ پیامبر واقعی خدا تأیید نکند که خداوند در اورشلیم ساکن بوده و از شهر خود محافظت خواهد کرد؟ و آنها حتی ممکن است به آنچه در سال ۷۰۱ اتفاق افتاد، زمانی که خدا اورشلیم را از آشوریان نجات داد نگاه کرده و گفته باشند، ببینید، خدا شهر خود را نجات می‌دهد و محافظت می‌کند. اگر با ما در مورد تخریب احتمالی معبد صحبت می‌کنید، باید یک پیامبر دروغین باشید و سزاوار مرگ هستید. ارمیا می‌گوید، ببینید، می‌توانید هر کاری که می‌خواهید با من انجام دهید، اما فقط به یاد داشته باشید که اگر مرا بکشید، من به سادگی آنچه را که خدا به من گفته است به شما گفته‌ام، به شما گفته‌ام و اگر مرا بکشید، خون بی‌گناهان را به گردن خود خواهید انداخت.

در برهه‌ای از بحث و گفتگو و روندهایی که در جریان است، افرادی برمی‌خیزند که رهبران سرزمین هستند و در فصل ۲۶ آیه ۱۶ آمده است، سپس مقامات و همه مردم به کاهنان و انبیا گفتند: این مرد سزاوار حکم اعدام نیست زیرا او به نام خداوند، خدای ما، با ما سخن گفته است. آنها تأکید می‌کنند که ما نمی‌توانیم این مرد را بکشیم. او کلام خدا را به ما گفته است.

او سخنگوی حقیقی خداست. و برای اثبات ادعای خود و اثبات استدلالشان، پیامبری که آنها به یاد می‌آورند، میکاه نبی است. و سپس می‌گوید، برخی از بزرگان سرزمین برخاستند و به همه مردم حاضر گفتند: میکاه مورثی در ایام حزقیا، پادشاه یهودا، نبوت کرد و به همه مردم یهودا گفت: خداوند لشکرها چنین می‌گوید: صهیون مانند مزرعه‌ای شخم زده خواهد شد، اورشلیم به انبوهی از ویرانه‌ها تبدیل خواهد شد و کوه خانه به بلندی جنگلی تبدیل خواهد شد.

حالا، اگر الان از شما یک آزمون بگیرم و بپرسم که آن مرجع از کجاست، امیدوارم به خاطر بیاورید. این میکاه، فصل ۳، آیه ۱۲ است. پس این یک پیام است.

و درست مانند یونس، این پیامی از نوعی داوری مطلق و بی‌قید و شرط است. یونس به نینوا می‌گوید، ۴۰ روز طول می‌کشد تا نینوا سرنگون شود. اما به یاد داشته باشید، مردم توبه کردند و خدا توبه کرد.

بنابراین، این یک پیام کاملاً بی‌قید و شرط داوری است. میکاه نمی‌گوید، ببینید، صهیون مانند یک مزرعه شخم زده خواهد شد و کوه معبد به تلی از آوار تبدیل خواهد شد، مگر اینکه توبه کنید و اوضاع را با خدا درست کنید. اما باز هم، بخشی از پیشگویی در اسرائیل و یهودا این درک بود که حتی وقتی یک پیامبر این

سخنان مطلق داوری را بیان می‌کند، همیشه این احتمال وجود دارد که خدا منصرف شود و نظر خود را تغییر دهد.

و این اتفاقی است که در مورد خدمت میکاه می‌افتد. بنابراین، این بزرگان ادامه می‌دهند و ادامه می‌دهند و می‌گویند، بسیار خوب، این پیام میکاه بود. حالا بیایید در مورد پاسخ حزقیا فکر کنیم.

آیا حزقیا، پادشاه یهودا و تمام یهودا، او را به قتل رساند؟ آیا او از خداوند نترسید و به درگاه خدا التماس نکرد و آیا خداوند از بلائی که علیه آنها اعلام کرده بود، پشیمان نشد؟ اما ما در شرف وارد کردنِ بلائی بزرگی بر خود هستیم. بنابراین، آنها می‌گویند، بیایید برگردیم. به یاد داشته باشیم که میکاه این پیام را موعظه کرد و حزقیا به آنچه پیامبر گفت گوش داد و توبه کرد. او با خدا به حق رسید.

و بنابراین، به معنای واقعی کلمه، موعظه‌های میکاه و همچنین موعظه‌های اشعیا بود که نقش مهمی در نجات یهودا از نابودی و تبعیدی که در قرن هشتم پیش از میلاد بر پادشاهی شمالی نازل شد، ایفا کرد. بنابراین، باید در استفاده از اصطلاح پیامبران کوچک مراقب باشیم. اگر از این اصطلاح استفاده می‌کنیم، به این معنی است که این پیامبران از برخی جهات، از پیامبران بزرگی مانند اشعیا، حزقیال و ارمیا، کوچک‌تر هستند.

این یک مثال واضح است که در نظر خدا، خدمت یکی به همان اندازه خدمت دیگری مهم و قابل توجه بوده است. و من فکر می‌کنم این یک دلگرمی بزرگ است. این یک تصویر عالی از این واقعیت است که خدا این پیامبران را از انواع موقعیت‌ها، شرایط، پیشینه‌ها و محیط‌های مختلف برمی‌خیزاند.

و خدا می‌تواند از آنها به طرق عالی، هر کجا که باشند، استفاده کند. اشعیا یک فرد خودی است که به پادشاه و کاخ دسترسی دارد و ما او را در حال تعامل با آنها می‌بینیم. ما لزوماً این را در مورد میکاه نمی‌بینیم، اما هر دوی آنها توسط خدا مورد استفاده قرار می‌گیرند.

و فکر می‌کنم گاهی اوقات وقتی به خدمت نگاه می‌کنیم، افرادی را در فرهنگ خود، در دنیای انجیلی می‌بینیم که کشیشان برجسته‌ای هستند، کلیساهای بزرگ را اداره می‌کنند، کتاب می‌نویسند، افرادی هستند که رسانه‌ها با آنها مشورت می‌کنند، کارهای بزرگی برای خدا انجام داده‌اند و خدا اغلب به طرق بسیار مهمی خدمت آنها را برکت داده است. اما یکی از چیزهایی که باید در نظر داشته باشیم این است که از نظر امتیاز خدا، گاهی اوقات افرادی که تأثیر واقعی بر فرهنگ یا جهان گذاشته‌اند، ممکن است همیشه افرادی نباشند که ما آنها را می‌شناسیم یا در خط مقدم می‌بینیم. ممکن است کشیشان و مبلغان و شاگردان وفادار و افرادی باشند که در دانشگاه‌ها خدمت می‌کنند و به دانشجویان یا افرادی که کلیساهایی را در مناطقی از جهان که ما هرگز نام آنها را نشنیده‌ایم، بنا می‌کنند، کمک کنند.

این افراد ممکن است به اندازه افرادی که در خط مقدم هستند، نقش مهمی در پادشاهی داشته باشند، و ما از طریق رسانه‌ها یا از طریق کلیساهای بزرگ آنها می‌دانیم که کارت امتیازی خدا با کارت امتیازی ما یکسان نیست. بنابراین، ما خدمت میکاه نبی را داریم و میکاه به مردم در مورد داوری که در راه بود هشدار می‌دهد که این امر عامل مهمی در نجات ملت یهودا بود. اکنون، همانطور که آماده می‌شویم تا به کتاب نگاه کنیم و دوباره آن را مرور کنیم، سعی می‌کنیم ساختار این کتاب و نحوه گردآوری آن را درک کنیم، انجام این کار برای ما به عنوان خوانندگان مدرن همیشه آسان نیست.

بنابراین، می‌خواهم در مورد ساختار کتاب میکاه و نحوه‌ی طرح‌بندی این کتاب صحبت کنم. همانطور که در کتاب هوشع و همانطور که در بسیاری از کتاب‌های نبوی می‌بینیم، تناوب بین پیام‌های پیامبر در مورد

داوری و نجات، نکته‌ی مهمی است که به ما کمک می‌کند تا نحوه‌ی طرح‌بندی کتاب را درک کنیم. بحث‌های زیادی در این مورد وجود دارد.

نظرات مخالف زیادی در مورد کتاب میکاه وجود دارد. من سعی می‌کنم در اینجا فقط یک نظر بسیار ساده را که فکر می‌کنم به من در درک کتاب کمک کرده است، ارائه دهم. ما سه بخش اصلی از کتاب داریم که همگی با دستوری که در ابتدای این بخش‌ها آمده است تا کلام خداوند را بشنوند، مشخص می‌شوند.

برای مثال، در فصل ۱، آیه ۲، ای قوم، ای همه شما، به زمین و هر آنچه در آن است توجه کنید. بنابراین، میکاه تمام جهان را فراخواند تا به پیام گوش فرا دهند. فصل ۳، آیه ۱، گفتم، ای سران یعقوب و ای حاکمان، خاندان اسرائیل، بشنوید.

و سپس در فصل ۶، به آنچه خداوند می‌گوید گوش فرا دهید، برخیزید و در برابر کوه‌ها از خود دفاع کنید. بنابراین، این فراخوان برای شنیدن کلام نبوی، با تأکید بر اهمیت پیام، یک ابزار ساختاری است که به نظر من به ما کمک می‌کند تا این سه بخش اصلی را ببینیم. ساختاری که من در اینجا در حال آشکار کردن و توسعه آن هستم، همان ساختاری است که لسانی آلن در کتاب خود در تفسیر بین‌المللی جدید درباره میکاه ارائه می‌دهد.

اگر می‌خواهید این را ببینید، می‌توانید با جزئیات بیشتری به آن نگاه کنید. اتفاق که هنگام مقایسه این سه بخش می‌افتد این است که هر بخش شامل پیامی از داوری است که به دنبال آن کلام نجات می‌آید. و بنابراین، ما این را در فصل‌های ۱ و ۲، ۳ تا ۵ و ۶ تا ۷ داریم. اکنون، در بخش اول، پیام نسبتاً مفصلی از داوری داریم.

و سپس این پیام بسیار کوتاه را داریم که خدا قرار است آن را معکوس کند، فصل ۲، آیات ۱۲ تا ۱۳. این چیزی است که پس از پایان داوری اتفاق خواهد افتاد. ای یعقوب، من مطمئناً همه شما را جمع خواهم کرد. و بقیه اسرائیل را نیز گرد هم خواهم آورد.

من آنها را مانند گوسفندان در آغل، مانند گله در چراگاه، و گروهی پر سر و صدا از مردم، گرد هم خواهم آورد. هر که شکاف را باز کند، پیشاپیش آنها بالا خواهد رفت. آنها از دروازه عبور کرده و از آن خارج می‌شوند.

پادشاه آنها پیشاپیش آنها می‌رود، خداوند در رأس آنها. و بنابراین او قوم را دوباره گرد هم خواهد آورد. او آنها را پس از تبعید مانند گله گوسفند باز خواهد گرداند.

آنها از نظر تعداد بسیار زیاد خواهند شد و پادشاهی خواهند داشت. خدا داوری خواهد کرد، اما خدا آن داوری را لغو خواهد کرد. در بخش سوم کتاب، اساساً همین موضوع را داریم.

ما یک پیام داوری نسبتاً طولانی و گسترده داریم که از فصل ۶، آیه ۱ تا فصل ۷، آیه ۷ ادامه دارد. با این حال، در پایان آن بخش، وعده پایانی نجات را داریم. میکاه در فصل ۷، آیه ۷ می‌گوید: «اما من به سوی خداوند خواهم بود. من منتظر خدای نجات خود خواهم بود و خدای من مرا خواهد شنید.»

ای دشمن من، بر من شادی مکن. اگر بیفتم، برخیزم. اگر در تاریکی بنشینم، خداوند نور من خواهد بود.

و بنابراین، خداوند در نهایت قوم خود را تبرئه و نجات خواهد داد. خداوند وضعیت فعلی یهودا را دگرگون خواهد کرد. به جای اینکه یهودا و اسرائیل تحقیر شوند، دشمنانی که اسرائیل را شکست داده و مطیع خود کرده‌اند، تحقیر خواهند شد.

بنابراین، در بخش اول کتاب، فصل‌های ۱ و ۲، یک پیام طولانی درباره داوری و یک پیام کوتاه درباره نجات وجود دارد. همین موضوع در بخش سوم کتاب نیز وجود دارد: پیام طولانی درباره داوری و یک پیام کوتاه درباره نجات. سپس در اواسط کتاب، دوباره این تناوب بین داوری و نجات را داریم.

با این حال، در میانه کتاب، که به نظر من از نظر ساختار، جایی است که واقعاً باید توجه خود را بر آنچه داریم متمرکز کنیم، یک پیام کوتاه داوری داریم. و سپس یک وعده طولانی و مبسوط نجات داریم. دو مورد از مهمترین و برجسته‌ترین وعده‌ها، نه فقط در کتاب میکاه، بلکه در تمام متون نبوی عهد عتیق، در اینجا یافت می‌شوند زیرا ما یک تصویر قدرتمند و زیبا، یک تصویر رستگاری از شکوه، صلح و عدالت آینده که در صهیون حاکم خواهد شد، فصل ۴ آیات ۱ تا ۶، داریم. همچنین یک پیشگویی مسیحایی مهم و قابل توجه در فصل ۵ آیه ۲ میکاه داریم. و بنابراین در این متن از فصل ۴ میکاه، در روزهای آخر اتفاق خواهد افتاد که کوه خانه خداوند به عنوان بلندترین کوه‌ها برپا خواهد شد و بر فراز تپه‌ها برافراشته خواهد شد و مردم به سوی آن سرازیر خواهند شد.

و بسیاری از ملت‌ها خواهند آمد و خواهند گفت، بیایید، بیایید به کوه خداوند و به خانه خدای یعقوب برویم. و بنابراین، در آینده، به جای اینکه ملت‌ها به صهیون بیایند تا به آن حمله کنند و به آن حمله کنند و شهر را نابود کنند، آنها خواهند آمد، و آنها خواهند آمد تا راه‌های خداوند را بیاموزند، او را پرستش کنند و به او احترام بگذارند. و خدا بر ملت‌ها حکومت خواهد کرد.

آنها شمشیرهایشان را به گاو آهن تبدیل خواهند کرد. و این پادشاهی خواهد بود که در آن صلح باورنکردنی برقرار است. این برعکس چیزی است که در حال حاضر اتفاق می‌افتد.

همچنین پادشاهی خواهد آمد که بر اسرائیل و تمام اسرائیل، پادشاهی‌های شمالی و جنوبی که دوباره متحد شده‌اند، سلطنت خواهد کرد. و در فصل ۵، آیه ۲، تو، ای بیت لحم افراشته، که در میان قبایل یهودا بسیار کوچک هستی، از تو کسی برای من ظهور خواهد کرد که در اسرائیل حاکم خواهد بود، ظهور او از قدیم، از ایام قدیم بوده است. و او کسی خواهد بود که مردم را رهبری خواهد کرد.

او کسی خواهد بود که این پادشاهی صلح را برقرار خواهد کرد. بنابراین، در بخش میانی کتاب، به جای پیام طولانی از وضعیت فعلی و تبعید و داوری که خدا قرار است علیه آنها انجام دهد، وعده‌ی رستگاری مبسوطی وجود دارد. و در بخش میانی این کتاب، و درست در وسط اینجا، این چیزی است که باید مورد توجه ما قرار گیرد.

اینکه خداوند در نهایت این موقعیت‌ها و این شرایط را معکوس خواهد کرد. حال، با نگاه به این سه بخش از داوری و نجات، چیزی که خواهیم یافت این است که همانطور که پیامبر از داوری به سوی نجات حرکت می‌کند، یکی از اتفاقاتی که در همه این موارد رخ می‌دهد این است که نجات فقط یک وعده کلی از برکت و رهایی آینده نیست، بلکه نجات آینده مستقیماً شرایط داوری را که در بخش قبلی این بخش توضیح داده شده است، معکوس خواهد کرد. بنابراین، در فصل‌های ۱، آیه ۱، تا فصل ۲، آیه ۱۰، حمله آشوریان رخ خواهد داد.

قرار است حمله‌ای صورت بگیرد. این اتفاق برای سامره و اورشلیم خواهد افتاد.

اما در فصل ۲، آیات ۱۲ تا ۱۳، خداوند تبعیدیان را بازمی گرداند و آنها مانند گله‌های پر سر و صدای زیادی خواهند بود که از پیشگاه خداوند عبور می‌کنند. این امر مستقیماً شرایط تبعید را دگرگون می‌کند. همین امر در این پیشگویی گسترده و متن طولانی امید برای آینده اسرائیل در بخش میانی کتاب نیز وجود دارد.

در فصل ۳، آیه ۱۲، صهیون مانند مزرعه‌ای شخم زده خواهد شد، اورشلیم به تلی از ویرانه تبدیل خواهد شد، و کوه خانه به بلندی جنگلی تبدیل خواهد شد. کوه خداوند پایین آورده خواهد شد. چیزی جز بلندی جنگلی نخواهد بود.

قرار است آنجا به مکانی متروکه و بایر تبدیل شود. ما در آیات ۱ و ۲، فصل ۴، عکس این موضوع را مستقیماً می‌بینیم. کوه خانه خداوند به بلندترین کوه روی زمین تبدیل خواهد شد. من نمی‌دانم که اینجا داریم در مورد چیزی تحت‌اللفظی صحبت می‌کنیم که در آن کوه صهیون مانند کوه اورست خواهد شد، اما این یک روش شاعرانه برای توصیف شکوه و اهمیت و جایگاهی است که اورشلیم خواهد داشت، زیرا مرکز پادشاهی خدا خواهد بود.

تخریب اورشلیم و پایین آوردن کوه معبد در فصل ۳، آیه ۱۲، مستقیماً با بالا بردن کوه معبد در فصل ۴ معکوس می‌شود. رهبری فاسد در فصل ۳ که این داوری را به ارمغان می‌آورد، قرار است با داوود جدیدی جایگزین شود که سلسله داوود را احیا خواهد کرد. خدا فقط قوم خود را نجات نمی‌دهد، و او مستقیماً شرایط داوری و تبعید را معکوس می‌کند. و سپس دوباره، همانطور که به بخش سوم کتاب می‌رویم، دوباره نجاتی که خدا می‌آورد، مستقیماً داوری‌ای را که مردم قرار است تجربه کنند، معکوس و لغو می‌کند.

در بخش اول فصل ۷، پیامبر می‌گوید: «وای بر من، زیرا مانند زمانی شده‌ام که میوه تابستانی چیده شده باشد، مانند زمانی که انگورها چیده شده باشند. هیچ خوشه‌ای برای خوردن نیست، هیچ انجیر نوبری که روحم آرزویش را داشته باشد وجود ندارد. خداپرستان از زمین نابود شده‌اند، و هیچ درستکاری در میان مردم وجود ندارد، و همه آنها در خون منتظرند و خشونت و بی‌عدالتی را مرتکب می‌شوند».

پیامبر برای وضعیت کنونی اورشلیم و یهودا سوگواری می‌کند. «وای بر من، زیرا اورشلیم مانند خوشه انگوری شده که میوه‌ای بر آن نیست. اورشلیم در نهایت کاملاً نابود خواهد شد».

فراتر از آن، هیچ فرد صالحی در این سرزمین وجود ندارد. در بخش اول فصل ۷ لحنی از سوگواری وجود دارد. با این حال، در فصل ۸، همانطور که پیام به شادی و سرور و جشن تبدیل می‌شود، ای دشمن من، بر من شادی مکن. بنابراین، سوگواری در بخش اول فصل ۷ در بخش دوم فصل ۷ به شادی تبدیل می‌شود. بنابراین، در اینجا یک الگوی ثابت وجود دارد، نه فقط در جایی که این سه بخش از داوری به نجات حرکت می‌کنند، بلکه روش‌های خاصی وجود دارد که وعده‌های نجات مستقیماً شرایط تبعید را معکوس و واژگون می‌کنند.

نکته آخری که باید در مورد این ساختار به آن اشاره کرد. در هر یک از این وعده‌های نجات، یک کلمه کلیدی که در آنجا یافت می‌شود، کلمه «بقیه» است. در فصل ۲، آیه ۱۲، عبارتی در مورد «بقیه» داریم که خدا قرار است برای قوم خود فراهم و نجات دهد.

«ای یعقوب، من بی‌شک همه شما را گرد خواهم آورد، من باقی‌مانده اسرائیل را گرد خواهم آورد. کلمه «بقیه» به سادگی به معنای بازماندگان، بازماندگان است. کلمه «بقیه» امید می‌دهد زیرا به این معنی است که قوم خدا در این داوری کاملاً نابود نخواهند شد».

فصل ۴، آیه ۷ این را می‌گوید، و لنگان، کسانی که از این تبعید فلج و مجروح و آسیب دیده و آسیب دیده‌اند، من لنگان را، من آنها را باقی‌مانده و کسانی را که یک ملت قوی را طرد کرده‌اند، خواهم ساخت، و خداوند از این زمان به بعد و برای همیشه بر آنها در کوه صهیون سلطنت خواهد کرد. و بنابراین، آنها توسط تبعید لنگ و فلج و مجروح و ضعیف شده‌اند. آنها در نهایت به عنوان باقی‌مانده و ملتی بزرگ تبدیل خواهند شد، زیرا خداوند آنها را نجات می‌دهد.

فصل ۵، آیات ۷ و ۸، آنگاه بازماندگان یعقوب در میان قوم‌های بسیار، مانند شب‌نم از جانب خداوند، مانند باران بر علفزار، که برای انسان تأخیر نمی‌کند و برای بنی‌آدم انتظار نمی‌کشد، خواهند بود. و بازماندگان یعقوب در میان ملت‌ها، در میان قوم‌های بسیار، مانند شیری در میان جانوران جنگل، مانند شیر جوانی در میان گله‌های گوسفندان خواهند بود. و بدین ترتیب، این ملت ضعیف که توسط دشمنانش ویران شده، زیر سلطه آشوریان قرار گرفته و از میان تمام وحشت‌های جنگ عبور می‌کند، در نهایت بار دیگر به ملتی بزرگ و قدرتمند تبدیل خواهند شد، زیرا خداوند وعده‌های عهد خود را با قوم اسرائیل محقق می‌کند.

در نهایت، در بخش آخر کتاب، آخرین کاربرد کلمه «بقیه» را داریم. در آنجا آمده است: «در آن روز، آنها از شهرهای مصر و از مصر تا رودخانه، از دریا تا دریا، از کوه تا کوه نزد شما خواهند آمد و خداوند برکت خواهد داد و خداوند باقی‌مانده اسرائیل را بنا خواهد کرد.» و بنابراین، تمرکز بر بازماندگانی است که از این [ماجرا] بیرون خواهند آمد. و در واقع، جایی که آخرین کاربرد کلمه «بقیه» را داریم، در فصل هفتم، آیه ۱۸ است.

کیست خدایی مانند تو که گناه را عفو کند و از گناه برای بازماندگان میراث خود بگذرد؟ حال، وقتی میکاه درباره بازماندگان صحبت می‌کرد و وقتی میکاه درباره بازماندگان آنها صحبت می‌کرد، به هیچ وجه از جدیت یا شدت پیام او نمی‌کاست، بلکه به ما و به قوم خدا وعده می‌داد که پس از این زمان داوری، زمان نجاتی فرا خواهد رسید. پیام عهدی انبیا این بود که خدا قرار است علیه آنها داوری کند و آن داوری به شکل شکست نظامی و تبعید خواهد بود، زمانی که توبه‌ای صورت نگیرد. اما حتی ساختار کتاب میکاه، این سه بخش که در آنها داوری و نجات و وعده خاص مبنی بر اینکه خدا بازماندگانی را باز خواهد گرداند، وجود دارد، این واقعیت را به ما یادآوری می‌کند که خدا به قوم خود وفادار بود.

خداوند به وعده‌های خود عمل خواهد کرد و روزی در نهایت آنها را احیا کرده و دوباره به ملتی بزرگ تبدیل خواهد کرد. ما با مطالعه کتاب میکاه، هم داوری خداوند را هنگام اجرای داوری تبعید، هم حمله آشوریان، و هم امید و وعده باورنکردنی که خداوند بر اساس وفاداری به عهد خود به مردم می‌دهد، خواهیم دید.

این سخنرانی دکتر گری یتس در مجموعه سخنرانی‌هایش در مورد کتاب دوازدهم است. این سخنرانی ۱۹، مقدمه و ساختار میکاه است.